

تقدیم به : کتابخانه ملی و اسناد ملی ایران

مهمین دانشمند ایران پرست و  
زنده کننده فرهنگ ایران باستان  
روانشاد استاد ابراهیم پور داود  
جابر عناصری

## آئین طلب باران و حرمت آب در ایران

امروز برای من افتخار بزرگی است که در حضور جمعی از فضلا و صاحب نظران  
پیرامون « آئین طلب باران و حرمت آب » صحبت کنم .  
از توجه خاص جناب آقای پهلبد مقام عالی وزارت فرهنگ و هنر بایسد  
سپاسگزار بود که با اعزام مأموران و محققان مردم شناسی از طریق اداره باستانشناسی  
و فرهنگ عامه به نقاط مختلف کشور جهت گردآوری ادبیات عامیانه مملکت توجه  
مخصوصی در راه بزرگداشت روستا نشینان یا بعبارت دیگر پاسداران واقعی فرهنگ  
ملی ما مبذول میفرمایند .

تال جامع علوم انسانی

آقای جابر عناصری لیسانسیه فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران به  
سال ۱۳۴۵ و دانشجوی دوره دکتری فلسفه تا کنون ۲۵ رساله در زمینه مطالب  
مختلف فلسفی نگاشته و بعضی را منتشر ساخته اند .  
ضمناً در فرهنگ عامیانه پژوهشهای بسیار کرده اند . از جمله رسالاتی  
که در این باره نوشته اند تک نگاری دهکده مجین و پیک های نوروز و تک نگاری  
دهکده صومعه و مطالعه در نقش و نگار سنگ مزار و ظروف سفالین و گلیم و  
جاجیم و فرش در شهرستان اردبیل و سراب و مشکین شهر و خلخال و تحقیق  
در باره شاهسونهای آذربایجان و گویش تویراقلو و تک نگاری دهکده کلخوران  
ویند است .

به دعوت انجمن فرهنگ ایران باستان روز چهارشنبه ۲۲/۸/۴۷ ساعت  
۵/۳۰ بعد از ظهر در باره « آئین طلب باران و حرمت آب در ایران » سخنرانی  
بسیار شنیدنی ایراد کردند .



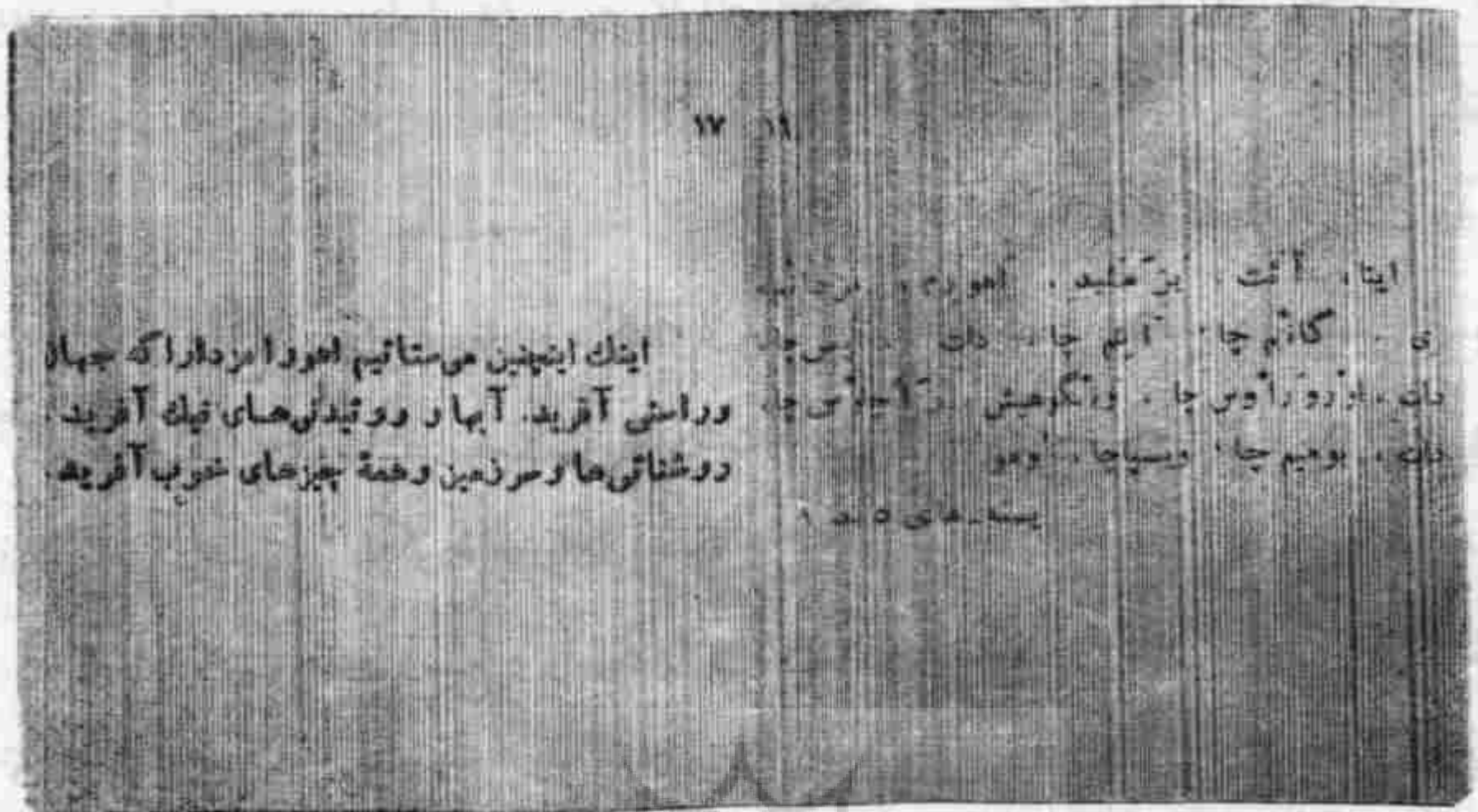
همچنین از انجمن فرهنگ ایران باستان صمیمانه سپاسگزارم که امروز این افتخار بزرگ را نصیب اینجانب نموده است تا در مورد رسم دیرینه حرمت آب و طلب باران مختصراً بحث کنم و سپس فراوان از اعضای انجمن باید داشت که همواره در راه حفظ و احیای آداب و سنن باستانی ما و تجلیل و توصیف از فرهنگ ایران زمین سعی زیادی مصروف نموده و مینمایند .

از جناب آقای یحیی ذکاء و جناب آقای مسعود رجب نیا نیز کمال تشکر را دارم که برای نخستین بار مرا متوجه آئین طلب باران و حرمت آب در ایران نمودند . در ضمن باید اشاره کنم که از کتاب « خاتون هفت تپه » نوشته استاد محترم جناب آقای باستانی پاریزی استفاده فراوان برده‌ام اما نظر بر اینکه خود بنده در مأموریت‌های چندی که از طرف اداره کل باستانشناسی و فرهنگ عامه به اینجانب محول شده بود شخصاً به روستانشینان مراجعه کرده و در روستاهای متعددی در این زمینه تحقیق کرده‌ام شاید بتوان گفت که مطالعات و مشاهدات خود را تلفیق داده و مقایسه‌ای میان مراسم کنونی و آئین طلب و حرمت آب در ایران کهن بوجود آورده‌ام .

امیدوار چنانم که لغزشهای مرا به دیده اغماض بنگرند و با راهنمایی‌های ارزنده خود اینجانب را رهین منت خود سازند . قبلاً از حضار محترم سپاسگزاری میکنم که تحمل سخنان مرا خواهند فرمود .

برای حسن مطلع و سر آغاز گفتار خود چند سطری از یسنا و بشت‌ها عرض میکنم :





۱۷

اینا آفت این علید . اهورا مزدا را که جهان را آفرید . روئیدنی های نیک آفرید . روشنائی ها و سرزمین و همه چیز های خوب آفرید . یسنا - هات ۵ بند ۱

اینا این چنین میستائیم اهورا مزدا را که جهان و راستی آفرید . آبها و روئیدنی های نیک آفرید . روشنائی ها و سرزمین و همه چیز های خوب آفرید .

یسنا - هات ۵ بند ۱

- « ترا ای آب اهورائی میستائیم . دریای فراخکرت »
- « را میستائیم و همه آبهای روی زمین را میستائیم »
- « چه آرامیده و فراز رونده چشمه و چه آب روان »
- « رود و چه آب باران »

- « به سرچشمه های آب درود میفرستیم . به گذر های »
- « آب درود میفرستیم . به کوههایی که از بالای آنها »
- « آب جاری است درود میفرستیم به دریاچه ها درود »
- « میفرستیم . به مزارع گندم درود میفرستیم . به مزدا »



« و زرتشت درود میفرستیم . »

« یسنا - هات ۶۸ »

و

« فقره ۱ و ۲ کرده ۸ یشت ها »

در واقع زندگی دهقان به کشتزارها وابسته است و علاقه و وابستگی او به گله های گاو و گوسفندی است که در دشت های سرسبز روستا میچرخاند تا چرخ زندگانی دهقان را بگردش درآورند .

اما دشت های وسیع و دامنه ها و کنل ها ، آنگاه چراگاه رمه ها میگردد که که از آب سیراب شود . آن زمان دانه های گندم و جو جوانه میزند که با اندازه کافی از غذای اصلی خود یعنی همان آب استفاده کند .

از اینروست که چشم دهقان ، دهقانی که در آغوش طبیعت بسر میبرد . همواره بر ابر های بارانی که از کران تا کران آسمان میگذرد دوخته میشود تا از برکت اشك دیده ابری جانداران کبلی تر سازند و کشتزاران سنبله بندند .

ولی همین آسمان است که گاه خشمگین میشود و کشاورز زحمتکش را در انتظار میدارد و زمانی بر دهقان رحم میآورد و گوئی بر حال او می‌گرید و باران رحمت فرومیبارد . در این هنگام است که چشمه ها بسوی کشتزاران زیبا و دشتهای جاری میشود و ریشه گیاه ها از رطوبت قوت میگیرد .

بطوریکه میدانیم آریائیان از دیرباز بدو مبدأ خیر و شرفائل بودند . از يك سو خدایان و از سوی دیگر اهریمنان قرار داشتند . امور نیک و خیر همچون روشنائی ( نور ) و باران را به خدایان نسبت میدادند و امور بد و شرمانند تاریکی ( ظلمت ) و خشکی را به اهریمنان .



انقلاب هائی که در نظر ما معمولاً در قالب تظاهرات هوائی جلوه گر میشوند و ما بندرت در آنها تعمق میکنیم، برای آریائیان ندیم که دارای روح حساس بودند مظهر مبارزه شدیدی بود که میان موجودات فوق بشر و قادر بر خیر و شر بعمل میآمد. و آنان این نمایش را در پرده های مختلف خیال خود مجسم میکردند.

این نمایش به دو صورت متمایز، با عوامل و بازیگران مختلف در کمون عقاید آنان جلوه گر است. از یکسو دو نیروی نیکوکار عالی یعنی نور و باران که مبدأ نیکی های دیگر هستند قرار دارند و از سوی دیگر خطرناکترین دشمنان انسان یعنی قوای که باعث سلب نور و باران میگرددند.

توجه به این امر فکر آریائیان را شدیداً بخود مشغول ساخته بود. باید دانست که همه ابرها بارانی نیستند. اگر بعضی از آنها بروی زمین تشنه و بریان از داغی آفتاب، آب زندگی میریزند و رفع عطش میکنند بر عکس برخی دیگر باران را در خود حبس کرده در اعماق بطون خویش پنهان میدارند تا آنگاه که نیزه آتشین برق آنها را از هم بشکافد و باران زندانی را نجات دهد.

این اختلاف ابرها که ما کمتر مورد توجه قرار میدهیم زیرا عادت کرده ایم بطور سطحی در تظاهرات طبیعت بنگریم، در نظر کسانی که با طبیعت هماهنگ بودند و همه زندگانی خود را محکوم به اراده طبیعت می دیدند و ناگزیر برای ادامه معیشت، شناختن کامل تظاهرات طبیعت را ضروری میدانستند، مسلم و ضروری می نمود.

دماغ ساده و با محبت يك قوم شبان، به آسانی صحنه آسمان را با مرتعی سبز و خرم مقایسه میکرد. فکر شاعرانه و قدرت توصیفی آریائیان ابرهای لطیف را که در فضای آسمان به آهستگی در جنبش اند به گله های گاو که در چراگاه حرکت میکنند



مشابه میسازد و باران نیکو کار را که برای تغذیه زمین و همه موجوداتی که در آن  
 سکنی دارند بکار میرود، بمنزله شیر احشام تصور میکنند. در این باره در کتاب  
 طبیعی است برای مردمی که همت و حمیت و صمیمیت داشتند و بیشتر از طریق  
 کشت و زرع و دامپروری وسائل معیشت خود را تهیه میکردند و از لحاظ آب  
 در مضیقه قرار میگرفتند و با کد یمین و عرق جبین آب مورد نیاز را فراهم میآوردند  
 و در این راه هنرنمائی ها میکردند و ابتکارات شگفت انگیز بخرج میدادند و  
 رنجها متحمل میشدند و ثروت ها صرف میکردند، طبعاً آب ارزنده و گرانبها بود.  
 دو فصل از فصول مختلف اوستا کتاب بزرگ زرتشتیان بنام های «آبان  
 یشت» و «تشریشت» به فرشته آب و فرشته باران اختصاص یافته است و از مراسمی  
 که از پرستش ناهید (فرشته آب) و تشر یا تیر (فرشته باران) بازمانده است آئین  
 حرمت آب و طلب باران است.

فرشته آب در اوستا بنام «آناهیتا» یا «ناهید» نامیده شده است. ناهید  
 زنی است جوان و خوش اندام و بلند بالا و برومند و زیبا چهره و آزاده و نیکو سرشت.  
 در بالای گردونه خویش مهار چهار اسب یک رنگ و یک اندازه را در دست گرفته،  
 میراند. اسبهای گردونه وی عبارت است از: باد و باران و ابر و شبنم.  
 ناهید با جواهرات آراسته. تاجی زرین بشکل چرخ که بر آن صد گوهر  
 نورپاش نصب است بر سر نهاده از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته، طوقی زرین  
 دور گردن و گوشواره های چهار گوشه در گوش دارد. کفشهای درخشان در پا های  
 خود با بند های زرین محکم بسته.

اهورامزدا او را در بلند ترین طبقه آسمان جای داده است. در هات ۶۴ یسنا  
 و کرده آبان یشت چنین آمده است: ناهید در آسمان آویخته است و در هات ۶۴ یسنا





زیبای آزاده - برومند - و بلند بالا - «ناهیده» ایزد آب .  
(نقل از کتاب یشت ها - تالیف استاد پور داود .)



« اهورامزدا یاسپنتمان زرتشت گفت که از برای »  
 « من ای زرتشت اسپنتمان این اردو یسورناهید (۱) »  
 « را بستای کسی که به همه جا کشیده شده ، »  
 « درمان بخش ، دشمن دیوها ، اهورائی کیش ، »  
 « برازنده ستایش در جهان خاکی ، برازنده نیایش »  
 « در جهان خاکی ، پاکی که افزاینده گیتی ، »  
 « پاکی که افزاینده خواسته ، پاکی که افزاینده »  
 « کشور است . »

از « تشر » فرشته باران علاوه بر اوستا در کتاب پهلوی « بند هش » نیز سخن  
 رفته است و در فقرات ۱۳-۱۴ و ۱۵ تیر یشت ، تشر بدین صورت توصیف شده است



« ناهید » که درست راست ایستاده حلقه اقتدار را بشاهنشاه ساسانی « نرسی »  
 میدهد . و نقش رستم در فارس - نقل از کتاب یشتها تألیف استاد یورداد . »



- « در ده شب اولی ، ای اسپنتمان زرتشت ، تشر »
- « رایومند فرمند ترکیب جسمانی پذیرد بشکل »
- « پسر پانزده ساله درخشان ، باچشمهای روشن ، »
- « بلند بالا و بسیار نیرومند و توانا و چست ، در »
- « فروغ پرواز کند ، به سن و سال مردی که به او »
- « نخستین کمر بند دهند ، به سن يك چنین مردی »
- « که نخستین بار قوت گیرد ، به سن يك »
- « چنین مردی که نخستین بار به بلوغ رسید . »
- و در کرده ۱۵ تیر یشت در ستایش تشر چنین گفته است :
- « تشر ستاره رایومند و فرمند را میستائیم . »
- « کسی را که تمام مخلوقات خرد مقدس ( سپنتامینو ) »
- « مشتاق دیدار او است . »
- « آنهائی که در زیر زمین بسر میبرند ، »
- « آنهائی که در روی زمین بسر میبرند . »
- « و آنهائی که در آب و آنهائی که در خشکی زندگی میکنند . »
- « و آنهائی که پر نده اند و خز نده اند »
- « و آنهائی که در محل آزاد جای میگزینند »
- « مشتاق او هستند . »
- « چشمه و جویبار و برف و باران »
- « مشتاق او است . »
- « برای فروغ و فرش او را میستائیم »



« که از تمام موجودات با آب جهنده خویش »

« هول و هراس فرو شوید »

« این چنین او شفا بخشد »

« در صورتیکه او را ستوده او را معزز بدانند . »

« وی را خشنود سازند و خبر مقدم گویند . »

در واقع چون « هر جا که پری رخی است دیوی با او است » در برابر فرشته باران رحمت دیو پلید خشکی و خشکسالی نیز عرض اندام میکند . در آئین ایران باستان نام آن «اپوش» ذکر شده است .

در ادبیات ایران باستان این دو یعنی فرشته رحمت و دیو محنت بشکل چکامه غرا و زیبائی درآمده است .

مظهر «تشر» اسبی است برومند . سفید . زیبا . خوش اندام و باوقار و «اپوش» اسبی است سیاه . ناموزون ، گریه المنظر . زشت خوی و چموش .

اهورامزدا تشر را با بیاری عالم گماشت تا از ابر باران بیارد و زمین را سیراب کند و گیاهان را خرمی بخشد و گلها را بشکفتد و رودها را پر آب سازد و چشمه ها روان کند و کشورهای آریائی را سرسبز و آباد نماید .

اما اهریمن بد نهاد که دشمن نیکی و خوشی و آبادی بود چون خوبی جهان هرمزد را دید حسد برد و خشمگین شد و بستیزه برخاست و «اپوش» دیو خشکی را بر آن گماشت تا باد گرم بوزاند و زمینها را خشک کند و گل و گیاه را پژمرده سازد و رود و چشمه را بخشکاند .

فرشته باران نخست بصورت جوان نوری بلند اندام و سپس بشکل گاو نر زورمند زرین شاخ و بعد بشکل اسب سپید زرین گوش زرین لگامی درآمده و سی



شب و سی روز ببارد . قطرات باران بدرستی يك پياله بود . آب بقامت يك مرد آمد و سراسر زمین را فراگرفت و جانوران زیان بخش و زهر آکین همه هلاک شدند . آنگاه نسیم ایزدی وزیدن گرفت و آبها را بدورترین نقطه زمین راند . و از این آبها دریای «فراخکرت» پدید آمد . اما لاشه ها زمین را آلوده ساخت . باز فرشته باران بصورت اسب سپید زرین گوش و زرین لگامی در کنار دریای فراخکرت (۲) فرود آمد .

دیو خشکی نیز بشکل اسبی سیاه و کندسم و دم کل (بی مو) (۳) و بی بال و بریده گوش بکارزار آمد .

دو اسب در هم آویختند سه شبانه روز زور آزمائی کردند . فرشته باران شکست خورد و هزار گام از دریای فراخکرت به عقب نشست آنگاه فرشته باران خروش بر آورد :

«وای بر من ، وای بر آبها و گیاهان زمین ، وای بر مردمان ، چرا مردمان از من یاد نمیکنند و مرا نمی ستایند تا از ستایش آنها نیرو بگیرم و بادیو خشکی نبرد کنم . ای هر مزد . ای آفریننده جهان مرا یاری کن و نیرو بخش تا سراسر جهان را سیراب کنم .»

امور امزدا تشر را یاری کرد و او را نیروی ده اسب و ده شتر و ده گاو و ده رود بخشید . فرشته باران با چنین نیروئی بر اپوش تاخت . نزدیک نیمروز او را شکست داد و هزار گام از دریای فراخکرت دور راند . پس از آن فرشته باران بانگ شادی بر آورد :

«خوشا بر من ، ای هورمزد خوشا بر شما ای گیاهان و آبهای روی زمین خوشا بر توای سرزمین آریائی . اکنون جویها پر آب خواهد شد و بسوی کشتزارها و چمن



ها روان خواهد گشت.»

آنگاه تشریحاً بصورت اسب سفید زیبای زرین گوشی بدریای فراخکرت فرود آمد. دریا را بجوش آورد و از دل آ بها موج انگیخت و خروش و تلاطم برپا کرد. از کوهی که در میان دریای فراخکرت است مه برخاست و ابر به جنبش آمد و باد جنوب وزیدن گرفت و ابر و مه را پیش راند و باران و تگرگ را بسوی کشتزارها و منزلگاهان هفت کشور برد.

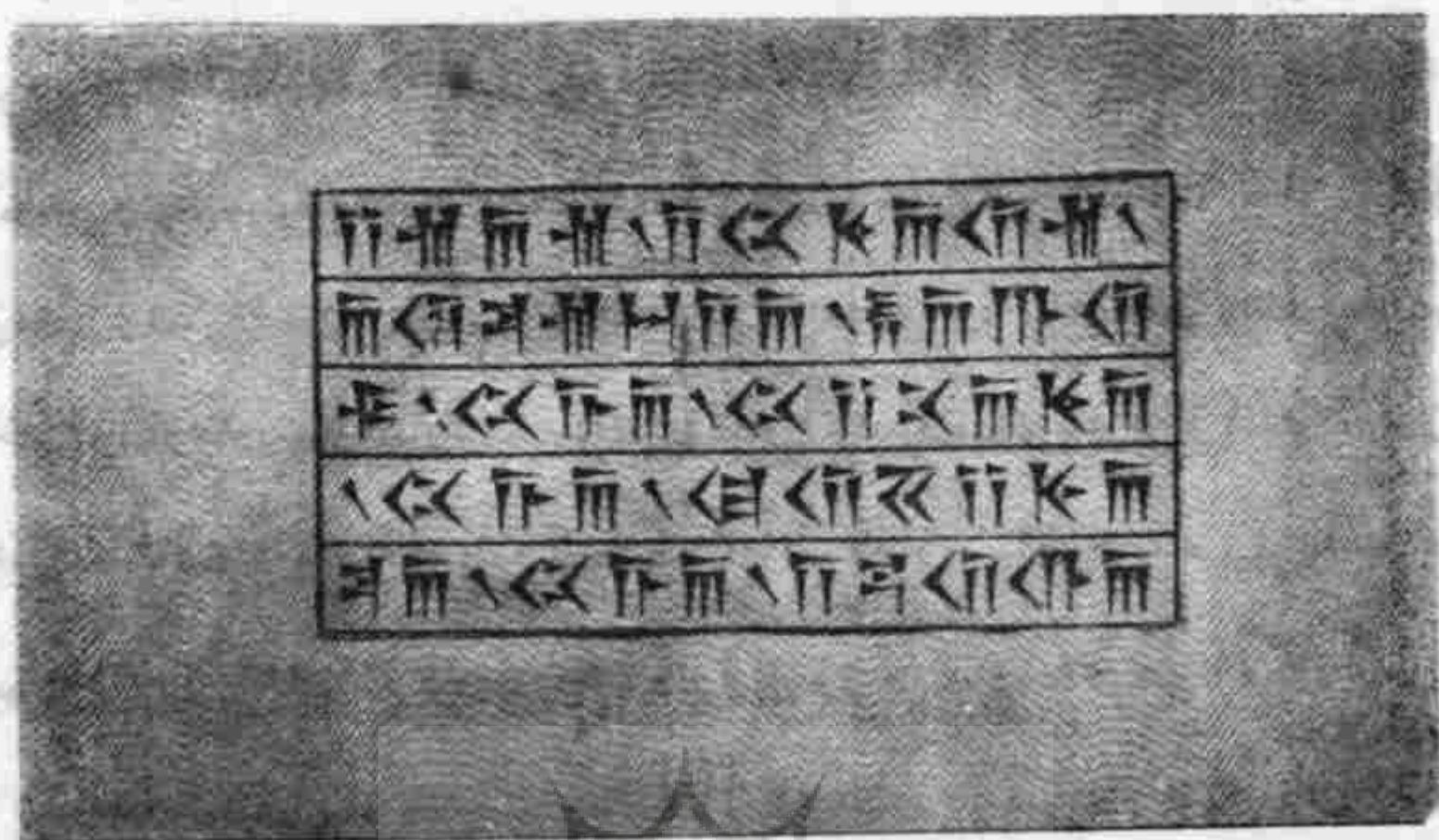
از آنچه تا کنون نوشتیم میتوان اهمیت خاصی را که ایرانیان پاک سیرت برای فرشته آب و فرشته باران و بالنتیجه برای «آب» قائل بودند دریافت. استرابون جغرافی نویسنده یونانی مینویسد: ایرانیان در آب جاری استحمام نمیکند در آن لاشه و مردار نمی اندازند و عموماً آنچه پاک است در آن نمیریزند.

در جای دیگری گویند: «گاه علوم انسان و طاعت فرشتگان در آن زمان است که ایرانیان میخواستند از برای آب نیاز و فدیة بفرستند بکنار دریاچه یا جویبار یا چشمه ای میروند در کنار آن خندقی حفر نموده قربانی میکنند. بخصوص احتیاط میکنند که آب را بخون نیالابند.»

دهقان ساده آریائی همواره دست توسل بسوی اهورامزدا بزرگ دراز میکرد تا کشتزاران را از آفات حفظ نماید و ریشه های گیاهان را از آفات حفظ نماید و ریشه های گیاهان را از رطوبت قوت دهد. و این دعا و نیایش نه تنها از جانب رعیت صورت میگرفت بلکه شاهنشاهان اهورائی کیش ابران زمین نیز برای رفاه حال رعایا با ایشان همراه با آنان دست نیاز بسوی اهورای بزرگ دراز میکردند. داریوش شاه همواره از اهورامزدا میخواست تا «اهورامزدا این سرزمین را از



دشمن، خشکسالی و دروغ محفوظ دارد...» (۴)



«اهورامزدا این کشور را از دشمن - از خشکسالی، از دروغ محفوظ دارد .  
«دعای داریوش شاه»

استاد پورداود در کتاب یسنا بنقل از آثار الباقیه ابوریحان بیرونی دعای

درخواست باران توسط فیروز پادشاه ساسانی را چنین مینویسد:

« در روزگار پیروزیای انوشیروان باران نیارید و مردم ایران دچار خشکسالی

شدند پیروز در این سالها باژو ساو از مردم نگرفت و درهای گنجینه های خود بگشود و

آنچه از خواسته (اهوال) در آتشکده ها بود بمردم وام داد و همه را مانند پدری که

فرزند خود را بنوازد ، بنواخت. آنچنانکه کسی درین سالها از گرسنگی نمرد. آنگاه

پیروز با تشکده نامبرداران در خورا که در فارس است اندر آمد . در آنجا نماز گزاران

وستایش خدای بجای آورد و درخواست که این گزند را از مردم کیتی بگردانند. پس از

آن بسوی آتشدان (کانون) روی آورد . دید نگهبانان و هیربدان که پیرامون آتشدان

ایستاده بودند ، آن درودی که باید از برای پادشاهان بجای آورند ، از برای او بجای



نیاوردند. پیروز نزد آتش سه بار دست و بازوی خود گرداگرد آن زبانه بگردانید و آن را بسینه خود نزدیک کرد با اینکه آن زبانه بریش وی رسید، اما نسوزانید. آنگاه گفت پیروز خداوندگار همه نامهای توفرخنده است. اگر فروباریدن بخشایش باران از گناه من و نهاد بدمن باشد، مرا از آن آگاه ساز تا خود را از میان بردارم و اگر از چیز دیگر است از آنهم مرا و همه مردم جهان را بیاگاهان. خدا یا بخشیش باران خود را از مادریغ مدار. سپس پیروز از آنشدان دور شد و از گنبد بیرون رفت و بر دنبکاکه تخت مانندی است و کوچکتر از آن و از زر ساخته شده، بر نشست. در رسم چنین بود که در آتشکده بزرگ یک دنبکا از زر مینهادند و هر آنگاه که پادشاه بدانجا میآمد، بروی آن می نشست. پس از آن که پیروز بنشست، نگهبانان و هیربدان بر او گرد آمدند و آنچه آنکه در آئین پادشاهان بود، بدو نماز بردند و درود گفتند. پیروز با آنان گفت «چه سخت دل و استمکار هستید که آنگاه بنزدیکی آتش آئین درود

بجای نیاوردید.»

آنان بدو گفتند «چون در آنگاه نزد پادشاهی برتر از تو ایستاده بودیم روا نبود که ادب فرو گذاشته ترا نماز بریم.» پیروز پاسخ آنان را پسندید پس آنگاه از شهر آذرخورا بدر آمد. بسوی شهردار روی آورد تا بجائی رسید که اکنون در این روزگار ما در فارس، آنجا را روستای کامفیروز خوانند. در آن روز آنجا نیابانی بیش نبود و هیچگونه آبادانی نداشت. همینکه پیروز با آنجا رسید، ابر برخاست و باران فرو بارید. بارانی که تا آنروز مانند آن دیده نشده بود. آنچه آنکه سرا پرده پادشاه را آب فرا گرفت از ریزش این باران، پیروز دانست که در خواست و نیایش وی بدرگاه خداوند پذیرفته شده. آنگاه سپاس بجای آورد و مردم بینوا چیز بخشید و بزم شادمانی بر آراست و از آنجا بیرون رفت تا



در آن سرزمین روستای بزرگی بنیاد نهاد و آن را کامفیروز نامید . پیروز (فیروز) نام اوست و کام بمعنی خواست و آرزوست یعنی در اینجا بکام خود رسید . « (۵)

البته این نکته را باید کاملاً مورد توجه قرارداد که هنگامیکه دین اسلام بجای کیش سابق ایرانیان مورد قبول عامه مردم ایران واقع گردید . گرچه تمدن جدیدی جای تمدن باستانی ایرانیان را گرفته بود در نهاد هر يك از ایرانیان هنوز آن بزرگی منش و آن پاکی و صداقت دیرین محفوظ بود از این لحاظ ایرانیان ناگزیر شدند که بآداب و رسوم باستانی خود رنگ مذهبی بدهند و رسم درخواست باران نیز از این قاعده برکنار نماند . از این پس بجای اینکه از یشت ها سرودهایی برای طلب باران بخوانند . آیه هائی از قرآن مجید را خواندند و این بار دست توسل بسوی اولیاء دین دراز کردند و بجای آتشکده ها در مساجد و تکایا جمع شدند .

اما هر چند رنگ نوی بآداب و رسوم سابق خود دادند ، در لفافه همین رسوم مذهبی همان رفتار و کردار آریائیان بهنگام نیایش فرشتگان آب و باران دیده میشود . ما بدنبال این گفتار از تشریفاتى که فعلاً یا در زمان گذشته نزدیک بحال مردم نقاط مختلف کشور ایران برای باریدن باران و فراوان شدن چشمه سارها قائل میشدند یا میشوند ، سخن میگوئیم باشد که خودشنوندگان این مطلب مشابیهت هائی میان آداب و رسوم فعلی در مورد درخواست باران و آئین طلب باران و حرمت آب در ایران باستان دریابند :

« ای خدا بده بارون - ای کریم بده بارون »

« این بارون مرواری - چکه چکه می شماری »

« يك من جوی داشتم - بر سر تلی کاشتم »



« آبش ندادم و خشک شد - بارون اومد تر شد »

« الله کریم پادشا - برون بریز تو بشا (۶) »

« تاها بریم تموشا . »

(دعای کودکان شهر جهرم به هنگام طلب باران)

« کلخوران ویند » ( Kalxoran Viyand ) دهی است از دهستان ایرد.

موسی ( Ird Musa ) که در ۱۸ کیلومتری باختر اردبیل در دره‌ای وسیع قرار گرف

است (۷) . مردم این دهکده زمانی که از خشکسالی به تنگ می‌آیند ، برای طلب

باران به مصلا میروند .

مصلاي مردم کلخوران زمین مسطحی است در کنار قبرستان ده و کمی از

سطح زمین مرتفع‌تر نخست پیر مردان ده در حالیکه مرتب صلوات میفرستند ، در جلو

حرکت میکنند و دیگران از زن و مرد و کودک از پشت سر آنان به مصلاي ده رو

می‌نهند . هنگامیکه به مصلا رسیدند مردان دو رکعت نماز مخصوص استسقاء و طلب

باران میخوانند (۸) و زنها در حالیکه گیسوان خود را پیشان کرده‌اند گریه و زاری

میکنند و خداوند را به اسماء خمسه ( پنج تن ) قسم میدهند که باران رحمت نازل

فرماید تا از بی‌آبی نجات یابند . در این هنگام شخصی با صدای رسا دعای باران

را از کتاب « مفاتیح الجنان » یا « مجمع الدعوات » و « بجمع المعارف » میخواند و

دیگران نیز گفته‌های او را تکرار میکنند یا مکرر آمین یا رب العالمین میگویند .

مادران بچه‌های شیرخوار خود را در بالای کوه میگذارند - بزه‌ها را از

گوسفندان جدا میکنند تا خداوند به ناله و شیون آنها رحم آورد و باران بفرسند تا

پستان خشکیده مادران بار دیگر پرشیر شود . سپس مردان ده بخاطر اینکه از گناهان

خود استغفار نمایند و لطف خداوند را بسوی خود جلب کنند در مصلاي ده‌گاز یا



گوسفندی قربانی میکنند و دسته جمعی راه میافتند تا به زیارت پیر (سلطان بیگم) و قوجا پیر (پیر سالخورده) یعنی زیارتگاه های ده بروند. گاهی مردان پیراهن



«قوجا پیر» زیارتگاه کلهخورا نیهها»

سیاه میپوشند و در جلو زیارتگاه زنجیر میزنند و از خداوند درخواست میکنند که به احترام ائمه اطهار باران فرو ریزد تا مزارع خشک شده و درختان نشنه سیراب شود.

دختران جوان ده چمچهای (قاشقی چوبین) بر میدارند و در کوچه های ده راه می افتند و سنگ چخماسی را بر آن چمچمه میزنند و اشعار زیر را با صدای بلند میخوانند:

«چاخ داشی . چاخ ماخ داشی»

«یانندی اورگیمین باشی»



« الله بی یاغیش ایله »

« ایسلادسون داغی داشی »

« câx dâci câxmâx dâci »

« yândi ûragimin bâci »

« âllâh bi yâqic eyla »

« islâdsun dâqi dâci »

ترجمه :

« سنگ را بزن - سنگ چخماق را بزن »

« سر دلم آتش گرفت »

« خدا بارانی بفرست »

« تا کوه و کمر را سیراب کند »

« آی مستانا مستانا »

« کچی دوشدی بوستانا »

« الله بی یاغیش ایله »

« زهی لریمیز ایسلانا »

« ây mastânâ mastânâ »

« keci ducdi bostânâ »

« âllâh bi yâqic eyla »

« zamilarimiz islânâ »

ترجمه :

« آی مستانه مستانه »



« بزى به بوستان افتاده »  
 « خدايا بارانى بفرست »  
 « تا کشتزارها سیر آب شود »

آنکاه دختران ده در هر خانه‌ای را می‌کوبند و در حالیکه با هم می‌گویند :

« چمچه خاون نه ایستر »

« الله دان یاغیش ایستر »

« هر قاپی دا دایان سا »

« بیر نعلبکی پای ایستر »

« camca xâtun na istar »

« âllâh dân yâqic istar »

« har qâpidâ dâyanâsâ »

« bir nalbaki pây istar »

ترجمه:

« چمچه خاترن چه می‌خواهد »

« از خدا باران می‌خواهد »

« به هر دری برود »

« يك نعلبکی پای (هدیه و تحفه و قسمت) می‌خواهد »

از هر خانه‌ای مقداری آرد و مکر می‌گیرند تا کلوچه و حلوا بپزند و بعد از اینکه دعای مردان در مصلاى ده خاتمه یافت از کلوچه و حلواى تبرک که صرفاً جهت طلب باران پخته شده است به آنها بدهند.

زنان پیر نیز گیسوان بافته خود را افشان می‌کنند و هر دو نفر از آنان گیوبی (۹)



را برگردنشان می‌نهند و در کوچه های ده راه می‌افتند. کودکان نیز گوئی رنج بزرگ والدین خود را احساس کرده‌اند با اندوهی فراوان دست به دست هم می‌دهند و با هم چنین می‌گویند :

« الله بی یاغیش ایله »  
 « بند ووه باغیش ایله »

« âllâh bi yâqic eyla »

« bandova bâqic eyla »

ترجمه :

« خدایا بارانی بفرست »

« به بنده ات بخشش کن »

اگر بعد از این همه دعا و نذبه باز هم باران نیاید مردم ده سنگ بزرگی را از کنار مزار قوجا پیر حرکت می‌دهند و آن را به رود علی درویش یعنی تنها رودخانه ده می‌اندازند و منتظر میشوند تا باران بیارد. اگر باران آمد سنگ مزبور را از رودخانه بر میدارند و دعا می‌خوانند و صلوات می‌فرستند.

در این هنگام سرود و شادمانی آنان را حدی نیست. بار دیگر کنار مزار پیران ده می‌روند و از ارواح آنان سپاسگزاری میکنند که شفیع مردم ده بوده‌اند. به مزرعه ها می‌افتند تا خوشه های نورس گندم و جورا سیراب کنند. رمه ها را از طویله ها بیرون میکشند و در دشت رها می‌سازند. آنگاه بخاطر این لطف پروردگار الله گویان راه خانه هایشان را در پیش میگیرند.

من در پرده خیال خود آن زرنشتیان پاک سیرت را مجسم میکنم که گوئی



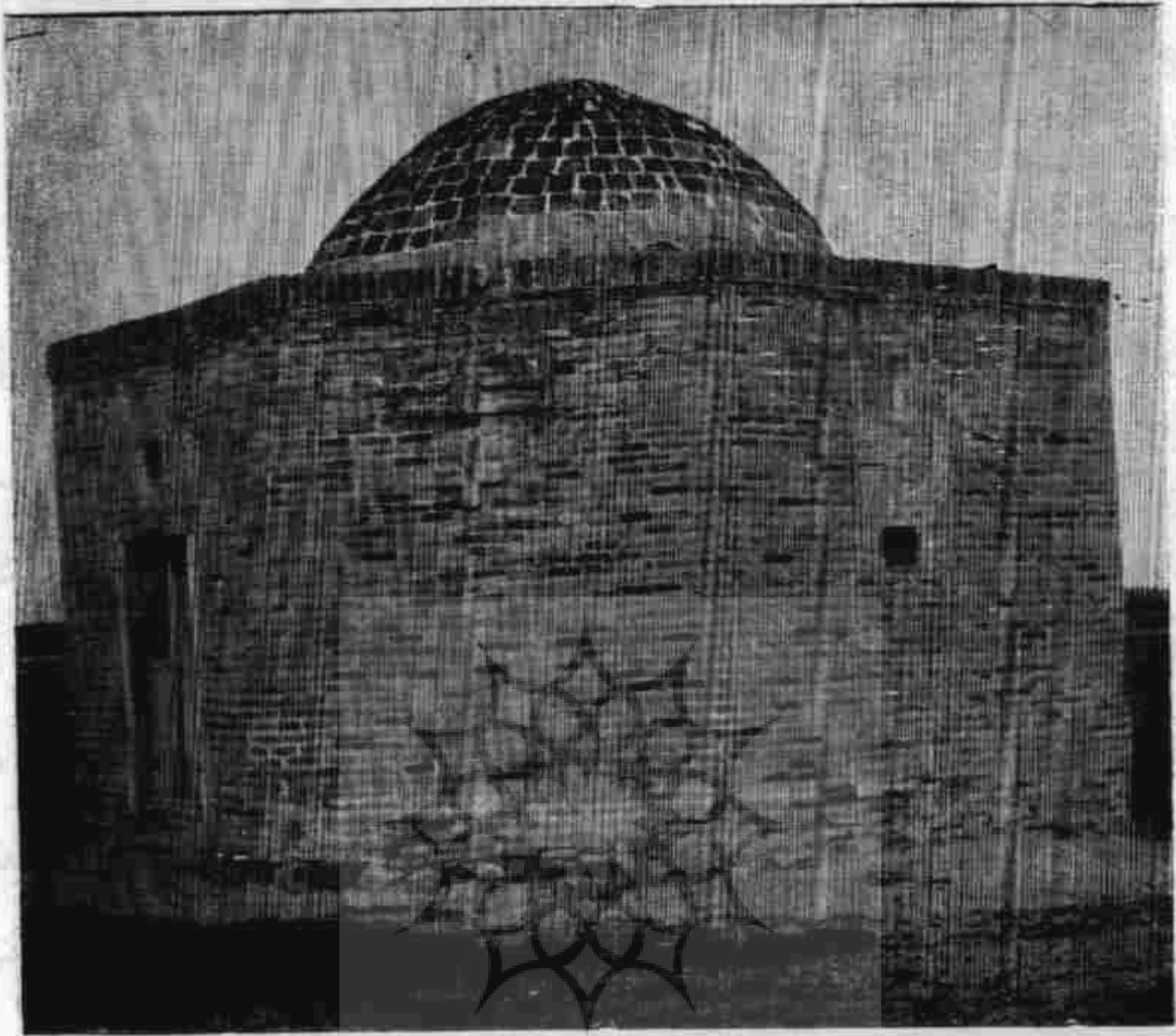
بکنار دریای فراخکرت رفته‌اند تا با دعاهائی زرتشت اسپنتمان را در نزد اهورامزدا شفیع خود قرار دهند تا باران رحمت فرو ریزد و آبها جاری شود و کشتزارها سیراب گردد و سبزه‌ها سر از دل تیره خاک بدر آورند. دهقانان اهورائی کیش را می‌بینیم که دست نیاز بسوی مزدای بزرگ دراز میکنند و نذورات می‌پردازند و شادبها میکنند. و برای فرشتگان آب و باران فدیسه می‌دهند و من از خلال قرن‌ها به پاکی آنان درود می‌فرستم و بی اختیار از خاطر می‌گذرد که غرض از کلمه خاتون در اشعاری که دختران جوان کلخوران ویند می‌خوانند آیا همان آناهیتا فرشته آب نیست؟ آیا این تلاش و کوشش دختران و زنان جهت درخواست باران از برای چیمست؟ چرا آنان با این شور و هیجان راه می‌افتند تا نذری جمع کنند و مردم ده را از خشکسالی نجات دهند؟ و من باز به عقب بر می‌گردم و دختران جوان آریسائی را می‌بینم که با کمال میل و رغبت خود را وقف معبد ناهید میکنند و آن را افتخاری بر خویشان می‌شمارند. و من این مطلب را بی دلیل نمی‌گویم چون آناهیتا فرشته آب معبود زنان و دختران نیز بوده است و او فقط فرشته موکل آب نیست. بلکه «... نطفه مردان و مشیمه زنان را پاک‌کند و زایش زنان را آسان سازد. شیر هادریان را تصفیه نماید به گله و رمه بیفزاید...» (۱۰)

از این جهت ناهید خصوصاً ارتباطی با زنان دارد و بدین علت میتوان گفت که فرشته اختصاصی «انوئت» و زیبائی است و بی جهت نیست که روستائیان برای درخواست باران دست توسل به دامن دختران جوان ده میزنند و دختران نیز به هنگام خواستن هدایا جهت پختن غذای نذری بخاطر فرود آمدن باران مکرر اسم «چمچه خاتون» را بر زبان میاورند. شاید چمچه سمبلی از دست آدمی باشد که دست تهی و چمچه خالی علامت فقر و نیازمندی و دست پر و چمچه پر رمز برکت



و نعمت و سیری باشد و کلمه «خاتون» برای فرشته هر کل آب اطلاق میشود .  
 چه فرشته مقدس نگهبان آب - ناهید - چون مؤنث بوده است اغلب کلمه «بانو»  
 را بر آن اسم می افزودند و او را «... زنی جوان و خوش اندام و بلند بالا و برومند  
 و زیبا چهره و آزاده و نیکو سیرت» میدانند .  
 سخن دیگر من اینست که چرا زنان پیر زلفهایشان را پریشان کرده و  
 «گیو» گاوها را برگردن مینهند و در کوچه ها راه می افتند؟ آیا جز این نیست  
 که آنها به زبان دل میگویند که گاوهای ماده تشنه اند و پستانهایشان خالی از شیر  
 و گاوهای نر خسته اند و در جانشان رمقی نیست تا شخصی زنند یا خرمن بکوبند؟  
 گوئی آنان تشتر و ناهید را بر سر غیرت میاورند و میگویند جور گاوها را ما بعهده  
 گرفته ایم چون دیگر گاوها بزودی قالب تپه خواهند کرد .  
 در اینجا مجبورم به این نکته نیز اشاره کنم که گاو در نزد آریائیان حیوان  
 مقدسی بود علاوه بر این آریائیان تعداد زیادی گاوهای ماده و گاوهای نر نیز  
 وقف معابد ناهید میکردند و از این گاوها فقط برای قربانی در معبد ابن الهه استفاده  
 میشد و این مطلب نیز نباید فراموش شود که در نیربشت تشتر فرشته باران ، به  
 هنگام مبارزه با «اپوش» دیو خشکی ، گاهی بشکل «گاو نر زرین شاخ»  
 مجسم میشود .  
 مردم سراب و مشکین شهر و هروآباد (خلخال) و بخصوص دهکده «جهیز  
 آباد» سراب و «گنجگاه» هروآباد و دهکده های «قادرلو» و «فخرآباد»  
 مشکین شهر نیز همچون کلخورانیها مراسم طلب باران را بجا میآورند و عین این  
 تشریفات در اکثر روستاهای اردبیل و مخصوصاً دهکده «صومعه» صورت میگیرد .  
 صومعه دهی است در شش کیلومتری شمال اردبیل . از هر طرف که بنگرید



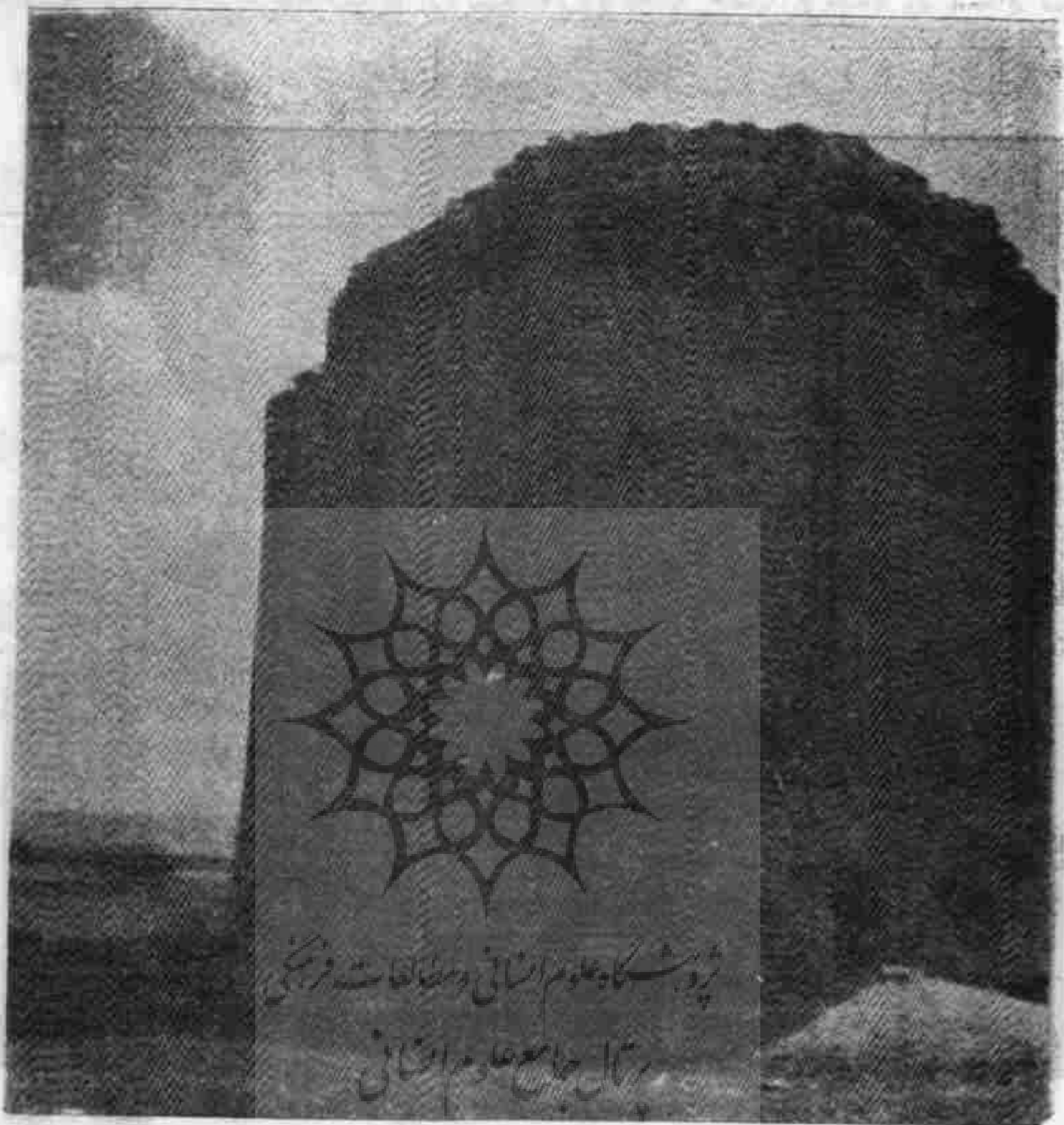


در بقعه درویش، بر سر راه دهکده صومعه و درجه وار دهکده ای خالی از سکنه بنام میر اشرف قرار دارد. صومعه‌ایها بهنگام خشکسالی از ارواح درویش مدفون در این آرامگاه مدد می‌طلبند.

بقاع پیرانی را خواهید دید که مردم صومعه سخت برای مزار آن مؤمنان احترام فائلند و به هنگام خشکسالی دست توسل بسوی ارواح این پیران دراز میکنند.

مصالای مردم صومعه قسمت شمال ده و در کنار خرابه گنبدی قدیمی بنام شاطر گنبدی - (گنبد شاطر) قرار دارد که این گنبد از لحاظ ساختمان بی شباهت به





و شاطر گنبدی - مصلاي مردم دهکده صومعه زمين مسطحی است در کنار خرابه گنبدی قدیمی بنام شاطر گنبدی .

آتشکده های دوره ساسانی نیست و محتملاً بعد از استقرار دین اسلام در ایران گنبدی بر آن زده اند که چندان دوامی هم نیافته و فروریخته است . همچون مسجد آدینه شهر اردبیل که محتملاً آتشخانه و آتشکده ای بزرگ بوده است . و بعد ها آتشکده جای خود را به مسجد داده است و بر در همین مسجد سنگ عظیمی قرار داشته است که سابقاً وقتی که مردم اردبیل بیش از حد از نباریدن باران در زحمت می افتدند آن سنگ را از در مسجد حرکت میدادند و بشهر می آوردند و در نهر آب



( شاید در رود بالخلو رود مشهور اردبیل ) می‌انداختند و اگر باران میبارید دوباره سنگ را بر جای نخستین و در آستانه در مسجد مینهادند . اکنون نیز زمین مسطحی را که در کنار پل هفت چشمه رود بالخلو قرار دارد اردبیلی‌ها « مصلا » میگویند و شاید زمانی جهت طلب باران در آنجا جمع میشده‌اند .

حمدالله مستوفی در تذهة القلوب مینویسد :  
 « . . . صاحب تاریخ مغرب گوید که چون در سنه اثنی و عشرين و خمسمائة به اردبیل رسیدم سنگی دیدم کمابیش دوپست من چنانکه گوئی از آهن ساخته‌اند . قاضی بهاءالدین سعید اردبیلی گفت چون اهل اردبیل به باران محتاج شوند این سنگ در شهر آورند باران آید و چون بیرون برند ساکن شود و مؤلف این کتاب میگوید که این سنگ را بکرات در اردبیل دیدم بر در مسجد نهاده و هیچ باران نمی‌آمد و معتقد اهل اردبیل آنکه سنگ را بی آنکه دست بشر بدان رسد از این در مسجد بدان در دیگر نقل میکنند اما من همیشه آنرا بر یک قرار یافتم و بر یک مقام دیدم . اگر چه بر شکل سنگ را میماند همانا آهن آتش تابست و در آتشخانه بوده است تا اخگر را گرم دارد و نمیدانند چه بر و کوفت کرده‌اند و چیزها بر او نوشته و اگر سنگ بودی کوفت نپذیرفتی . »

خواند میر در حبیب السیر میگوید :

« . . . در عجایب البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگی است به وزن دوپست من تخمیناً و در متانت به مثابه‌ای که آهن بر آن تأثیر نمیکند و هرگاه که اهل اردبیل به باران محتاج میشوند آن سنگ را بر گاوی بار کرده به شهر میبرند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر در فیضان بود . و چون آنرا باز به بیرون نقل کنند باران تسکین یابد . » (۱۲)



صاحب «گوهر نامه» این سنگ را در مسجد آدینه اردبیل نام برده است (۱۳ و ۱۴).  
 سابقاً در شهر تبریز نیز مراسم خاصی جهت طلب باران صورت میگرفت.  
 پیر مردان هر محل در حالیکه تابوت بزرگ مسجد خود را بر دوش مینهادند  
 به کنار نهر آب میرفتند و در حالیکه زیر لب اورادی میخواندند تابوت را در نهر آب  
 می گذاشتند و تا زمانی که باران نیامده بود تابوت را از نهر آب بر نمیداشتند.  
 در روستاهای تبریز نیز مرسوم بود که زنان و مردان خود را به زیارتگاه های  
 ده می رساندند و ضمن اینکه نذر و نیاز میکردند و جمعی در آنجا بست می نشستند  
 تا باران بیاید میگفتند:

« آلا داغین بولودی »

« یتیم لرین اومودی »

« الله بیر یاغیش ایله »

« آرپا بوغدا غورودی »

« âlâ dağın boludi »

« yetimlârin umudi »

« âllâh bir yâğic eyla »

« ârpâ buğdâ qurudi »

ترجمه :

« ابر کوه ابلق »

« امید یتیمان است »

« ای خدا بارانی بفرست »

« گندم و جو خشک شد »



دختران ده سلطان آباد « قزوین » نیز به هنگام خشکسالی جمع میشوند و قاشقی چوبین را زینت میکنند و معمولاً لباس دختر بچه‌ای را بر آن میپوشانند و یکی از دختران آن را بدست میگیرد و در ده میگرداند. این عروسک را «چمچی خاتون» میگویند. دختران سلطان آباد کوزه شکسته‌هایی بدست میگیرند و در کوچه‌های ده راه میافتند و در هر خانه‌ای را میکوبند و در حالی که تکه‌های سفال را بهم میزنند میگویند:

« چمچی خاتون چن ایستر »

« تازیدان یاغیش ایستر »

« الی قولی خمیر ده »

« الله دان یاغیش ایستر »

« camci xâton can istar »

« taridân yâqic istar »

« ali qoli xamir da »

« âllâh dân yâqic istar »

ترجمه:

« چمچی خاتون « چن » میخواهد »

« از خدا باران میخواهد »

« دست و بازویش در خمیر »

« از خدا باران میخواهد »

بعد مقداری بلغور و چغندر و نمک و نخود و لپه و عدس و برنج و سبزی صحرائی خشک و چیزهایی از این قبیل میگیرند و در کیسه‌ای که یکی از دخترها همراه خود دارد میریزند.



در همان روز اهل ده همه جمع میشوند و در خانه‌های آتش میزنند و بین مردم تقسیم میکنند سپس طرف‌های آتش را میشویند و آب این ظرفها را به پشت بام میبرند و از ناودانی که رو به قبله است روی چمچی خانون میریزند و منتظر فرود آمدن باران میشوند.

مردم لالجین (دهی از بخش‌های بهار همدان) و قلعه سلیمان آباد و دستجرد همدان نیز زمانی که مزرعه‌ها از بی‌آبی خشک میشوند و خشکسالی روستائیان را گرفتار اندوه شدید می‌کند مراسمی شبیه به مراسم طلب باران در قزوین بجا می‌آورند. معمولا در این دهات نامبرده نیز دختران ده چمچه‌ای را با لباس بچه خردسالی می‌پوشانند و بصورت عروسک کوچکی در می‌آورند و آنرا چمچه‌بالخ (چمچه ماهی) (۱۵) مینامند. آنگاه هر يك كاسه‌ای بر دست میگیرند و به‌کوچه‌ها و پس‌کوچه‌های ده راه می‌افتند و مرتب با هم می‌گویند:

« چمچه بالخ باغ ایسترنانی و مطالعات فرهنگی »

« خدا دن یاغیش ایسترنانی علوم انسانی »

« بالا لارین یاغ لیه »

« خدایه شکر ایلیه »

« comxa bâlex yâq istar »

« xudâ dan yâqic istar »

« bâlâlârin yâq laya »

« xudâya cukr eylâya »

ترجمه:

« چمچه ماهی روغن می‌خواهد »

« از خدا باران می‌خواهد »



« تا بچه هایش را سیر کند »  
 « به خدا شکر کند »

و با خواندن چنین اشعاری در خانه های ده را میکوبند و مقداری روغن و حبوبات میگیرند و همه را به چند زن که در حیات بزرگی جمع شده و آتش افروخته اند و دیگی بر روی آتش نهاده اند تحویل میدهند تا آنان آتش بپزند . اگر باران نیابد چند روز این کار را تکرار میکنند و دسته جمعی آتش را خورده ، دیگ را وارونه روی زمین میگذارند و تا باران نیامده دیگ را برنمیدارند .

در اینجا نمیتوانم از گفتن مطلبی خودداری کنم و آن اینست که به عقیده صاحب نظران در زمان قدیم و نزد آریائیها « ماهی » حیوانی مقدس و مظهری از ناهید بوده است (۱۶) گیرشمن در کتاب ایران از آغاز تا اسلام و آقای باستانی پاریزی در خاتون هفت قلعه اطمینان داده اند که ماهی مظهری از ناهید است . بنا به عقاید ایرانی میتوان او را پری چشمه سارها و دختر دریا دانست . این فرشته در افسانه های ایرانی گاهی به گونه در ماهی نمودار میشود یعنی سر ماهی و بدن پری .

(۱۷) وقتی اشعاری را که دختران دهات همدان جهت درخواست باران میخوانند و از « چمچه بالخ » سخن میگویند به این فکر میافتم که چرا در این دهات نیز دختران مکلف به اجرای مراسم طلب باران هستند . خصوصاً اینکه کلمه ماهی را در اشعارشان میآورند . آیا این کلمه ماهی میتواند کنایه ای از همان ماهی بمعنی مظهری از ناهید باشد یا نه ؟

در دهکده منصوریه واقع در دو فرسخی شمال شرقی بهبهان به هنگام خشک سالی یکی از اهالی ده شبانه و مخفیانه بخانه مؤمن ترین مرد ده میروود و مشک آب او را پاره میکند و هر چه آب ذخیره دارد به زمین میریزد و بخانه اش برمیگردد.



مؤمن خدا پرست که صبح از خواب بیدار میشود، می بیند که خنی برای وضو گرفتن هم قطره‌ای آب ندارد آنگاه به درگاه خداوند ناله میکند و خدا بحال او رحمت می‌آورد و باران می‌فرستد.

سابقاً در تهران نیز رسم طلب باران از مراسم مهم بشمار میرفته است.

مصلاهی مردم تهران طرف سید ملک خاتون (۱۷) بوده است. تهرانی‌ها برای دعا به درگاه خداوند جهت نزول باران روز پنجشنبه یا جمعه به مصلاهی سید ملک خاتون میرفتند و بعد از دعا و استغاثه درحالی‌که با صدای بلند میگفتند:

«ای خدا باران ببارد بر زمین»

«حرمت جان امیر المؤمنین»

به شهر برمیگشتند.

در ایلخچی آذربایجان نیز جایی است که مردم آن به «گل مشکی خاتون» پیرزن خود پناه می‌برند. در خشکسالی‌ها مردم برای نماز باران سوار کاری میشوند یا پای پیاده برای مصلی خدمت همین گل مشکی خاتون می‌آیند و در آنجا قاشق میزنند و از آسمان باران میخواهند و با قاشق آب با آسمان میپاشند و برمیگردند. (۱۸)

کنجکاو می‌ماند در اینجا نیز مرا وادار میکنند که بیاندیشم که چرا مردم ایلخچی خدمت گل مشکی خاتون میروند؟ یا چرا باید مردم تهران برای رفتن به مصلاهی اطراف زیارتگاهی را انتخاب میکردند که از آن زنی مقدس و امامزاده‌ای بنام سید ملک خاتون بود؟ و فوراً پیش خود اینطور فکر میکنم که شاید بعد از استقرار اسلام در ایران، بجای معابد ناهید زیارتگاه‌هایی که زنانی مقدس در آنجا مدفون بودند توجه مردم را بخود جلب کردند تا ظاهراً مردم برای افزایش آب آن بانو و آن زن مقدس را واسطه خود و خدا قرار دهند و در باطن بدامن بانو ناهید دست توصل درازکنند



تا ایران زمین را از خشکسالی برهاند و آب رودها و چشمه‌ها را فراوان سازد .  
 در کوهستان پاریز کرمان رسم است که چون آسمان بر زمین بخیل شود و بیم  
 خشکسالی رود ، چند تن از دختران زیبای ده را آرایش نموده « سبویی » آب بدست  
 آنان میدهند و این دختران دسته جمعی بر مزار قدیمی که برفراز کوه و امروز بنام  
 « خاک سید » معروف است ، میروند و آن آب را از سبویها برخاک آن مزار میریزند  
 و تا باران نیامده است هر هفته شبهای جمعه اینکار را تکرار میکنند تا باران فرود  
 آید . این رسم شاید از آئین پرستش ناهید در این دهستان قدیمی باقی مانده باشد  
 و خصوصاً استفاده از سبوی که نماینده آبهای آسمانی است قابل توجه است . (۱۹)  
 مردم دزفول و رامهرمز خوزستان نیز برای طلب باران چند تن از دختران و  
 اگر ممکن نشد پسری را بشکل دختری آرایش میدهند و چادر بسر میکنند و سینی  
 و آینه‌ای بدست میگیرند و سپس مشکی خشک را به دوش میگذارند و بصحرا میروند  
 و به لهجه محلی خود میگویند :

« مشکو دوکانه پشت مه ایزنه »

« ای خدا بارون تا ترش کنم »

« macku dukána pocta me izane »

« ey xudá bârun tâ tarec konam »

ترجمه :

« مشک دوغ کهنه پشت مرا میزند »

« ای خدا بارون بده تا آن را تر کنم »

و بزعم آنان خداوند حتماً باران رحمتی خواهد فرستاد که مشک‌های خشکیده

خیس شود .



در دهکده منصوریه بهبهان دختر و پسر مجردی که با هم محرم باشند زیر چادر نماز میروند و دختر غربالی بدست میگیرد که درون آن يك آینه ، يك قفل ، يك شانه و يك قرآن گذاشته است . آنان در کوچه ها راه میافتند و درحالیکه خود را زیر چادر پنهان کرده اند در هر خانه ای را بصدا در میآوردند و از صاحب خانه چیزی میخواهند . صاحب خانه نیز چون از موضوع طلب باران با اطلاع است بدون اینکه در شناختن آنان کنجکاوی کند مقداری خوراکی بآنان میدهد . ایشان نیز روانه خانه دیگری میشوند و در به در سر میکشند و خوراکی جمع میکنند تا خسته شوند . مردم عقیده دارند که بعد از دو یا سه شب دیگر حتماً باران میبارد .

نباید فراموش کرد که در ایران قدیم نه تنها معابدی بنام ناهید نامگذاری میشده بلکه سایر فرشتگان نیز پرستشگاه های مجلل داشته اند و شاید در همین جوار معبد ناهید ، تشر نیز معبدی خاص خود داشته است .

آقای باستانی پاریزی در کتاب « خانون هفت قلعه » در ذکر معابد ناهید مینویسد :

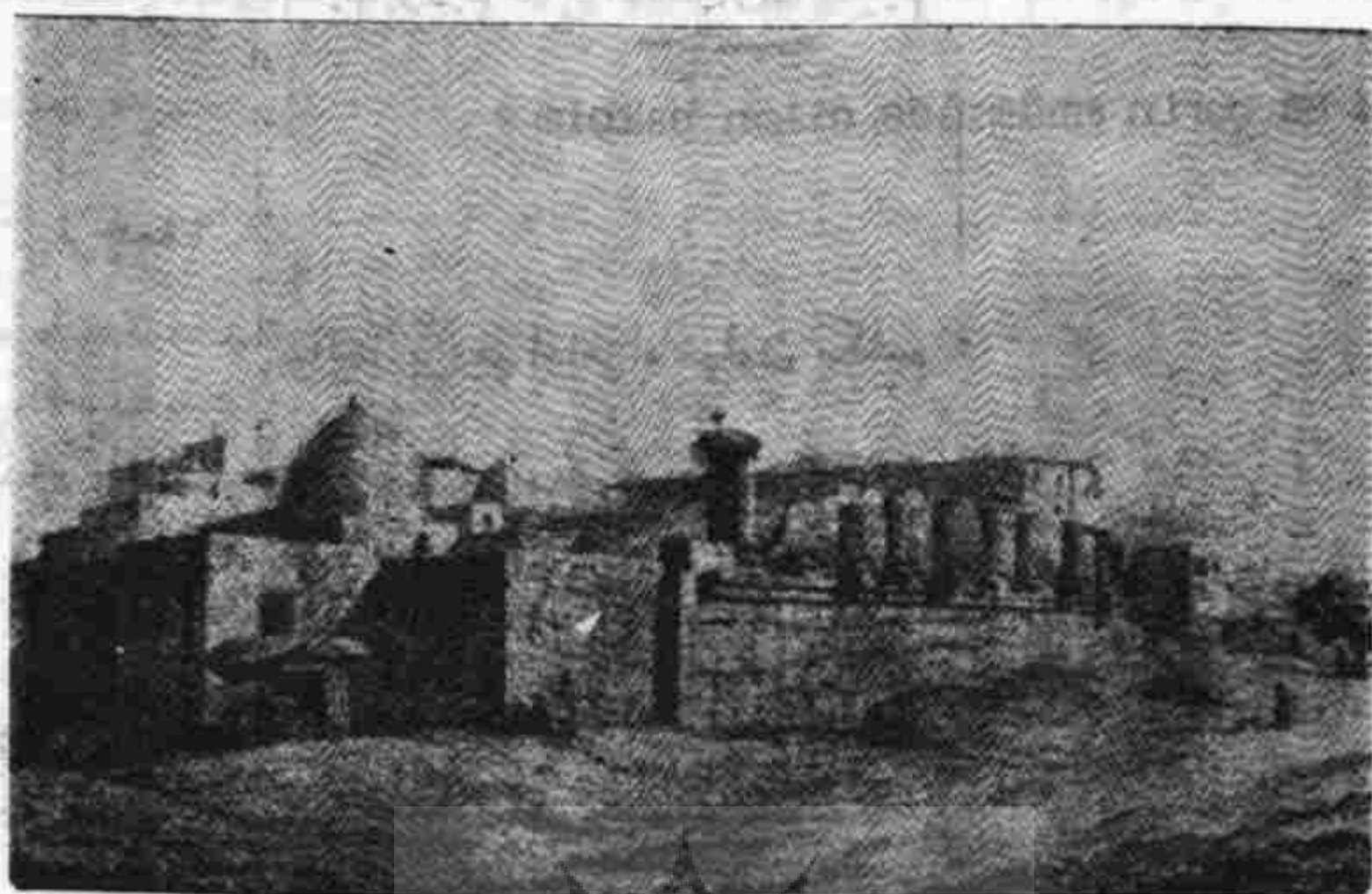
« . . . در جوار قلعه ( ۲۰ ) دختر خراسان جایی بنام قلعه پسر نیز هست . بنده گمان میکنم این قلعه معبد بَغ تیشتر ( تیر خدای باران ) بوده باشد . »

آقای باستانی در همین کتاب مینویسد :

« . . . هیچ بعید نیست که در اغلب جا ها معبد دختر ( آناهید خدای آب و زیبائی ) و معبد پسر ( تیر خدای باران ) در کنار هم قرار گرفته و مورد پرستش ایرانیان قدیم بوده باشند . » ( ۲۱ )

گوئی در دهکده منصوریه بهبهان نیز تشر فرشته باران ( بصورت جوانی نورس ) و ناهید الهه آب ، در کنار هم قرار گرفته و برای برآوردن حاجت مردم ده





خرابه های معبد ناهید در قصبه کنگاور کرمانشاهان .  
 «نقل از پشت ها»

و جهت فرو ریختن باران و اف-زون کردن آب دست بدست هم داده و بشکل دختر و پسر در زیر چادری رفته‌اند و روستائیان ساده دل نیز هنگامی که هدایائی بآن دختر و پسر محرم میدهند من در پرده خیالم آنان را با ایرانیان قدیم مقایسه میکنم که گوئی برای تشر و ناهید موکلان باران و آب قربانی میدهند و به معابد آنان هدایائی تقدیم میدارند .

«ماها» یا مه‌باد دهی است از دهات فیروزکوه که مردمش برای طلب باران مراسم بخصوصی دارند .

ماهائی‌ها زمانی که ابرها از فرور ریختن باران دریغ میورزند جهت درخواست باران دسته جمعی راه میافتند تا خود را به کنار امامزاده اسماعیل برسانند و درحالی که میگویند :



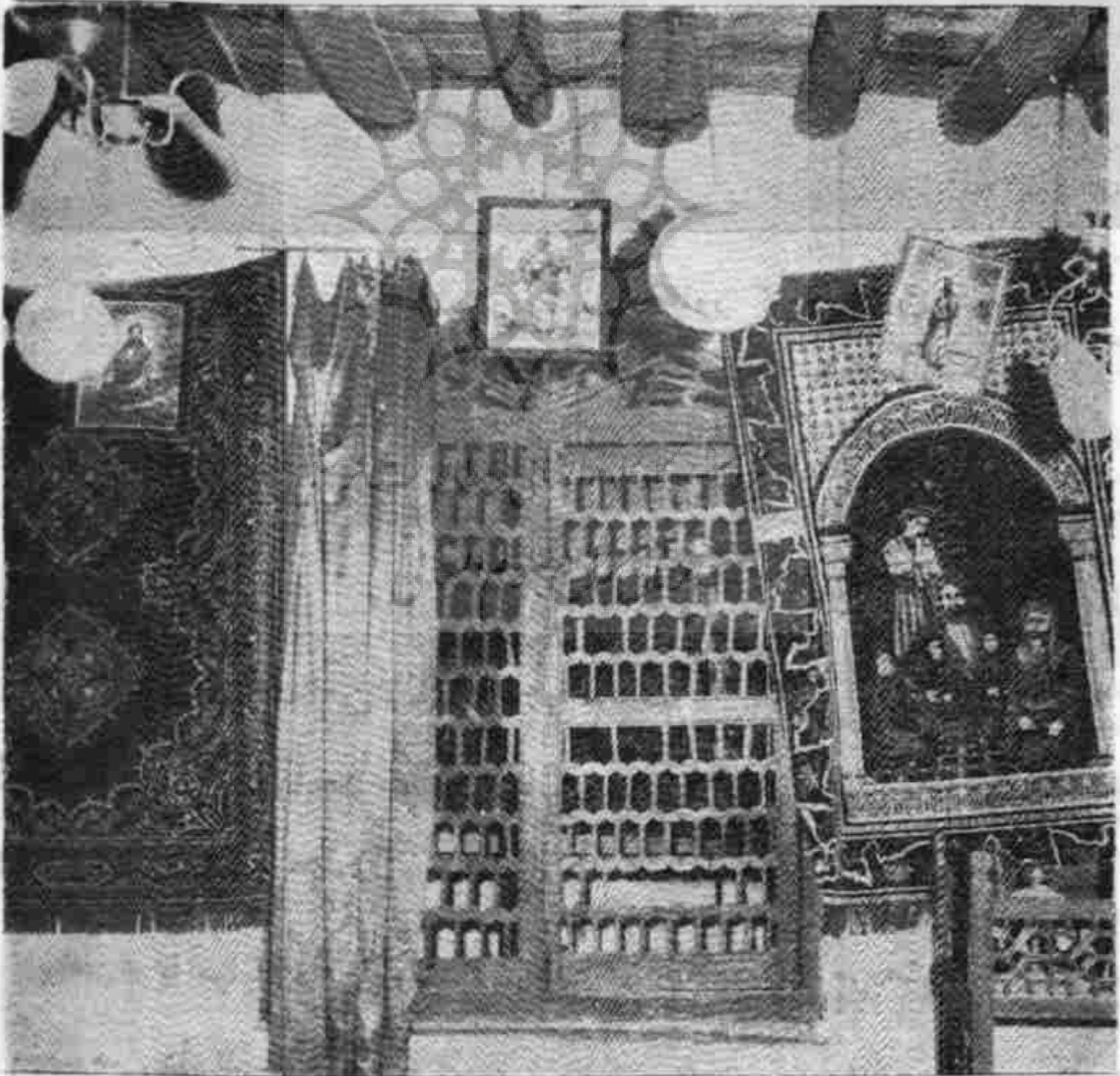
« بهایم بوریم امامزاده شیلون بکشیم »

« be im borin emânzâde, cilon bakcim »

ترجمه :

« بیایید بریم امامزاده شیلون بکشیم »

در حدود يك كيلومتر از ده دور میشوند تا در زیر کوه الاس ( elâs ) و در جوار



کوشه‌ای از امامزاده اسماعیل - دهکده دماها، منبر امامزاده در طرف راست

عکس دیده میشود .



امامزاده اسماعیل دور هم جمع میشوند . هنگامی که به دامنه های کوه رسیدند دست بدست هم میدهند تا از قسمتی از کوه «الاس» که «زیارت کش» گویند بالا روند و باستانه امامزاده برسند در آنجا زن و مرد و کودک بدرگاه خداوند استغاثه میکنند . آنگاه چوپانان ماهائی رمه های گاو و گوسفند را از کوهسار و دشت به کنار امامزاده میآورند و زنان ماها شیر آنها را میدوشند تا با برنجی که از مردم ده خواهند گرفت در زیر درخت «تادونه» «شیر آس» بپزند و این آس نذری را بین عموم مردم تقسیم کنند .

گوئی چوپانان آریائی گله ها را به کنار معابد ناهید و تیر آورده اند تا شیرشان را بدوشند و میان مردمی که از خشکسالی به معابد پناه آورده اند تقسیم کنند .

ریش سفیدان ماها درحالی که با صدای بلند دعا هائی میخوانند با تشریفات خاصی پایه منبر امامزاده را در لگن بزرگ پر آبی مینهند و منتظر باریدن باران میشوند و تا زمانی که باران نیامده است پایه منبر را از لگن آب بیرون نمیکشند . در اینجاست بجای منبر آن دنگای (گفتیم که رسم چنین بود که در آتشکده بزرگ يك دنگا یعنی تخت مانندی از زر مینهادند و هر آنگاه که پادشاه بدانجا میآمد، بروی آن مینشست) آتشکده ها را در نظر میآورم که بعزت جلوس شاهان بر آن ، شیئی مقدس و مورد احترام نگهبانان و هیربدان و زائرین آتشکده ها بود .

حال از مردم سمنان و سنگسر و دهات تابعه آن شهرها سخن بگوئیم که هنگام خشکسالی به مصلی میروند و بعد از خواندن نماز باران در حالیکه همصدا میشوند دویتی هائی بعنوان دعای میخوانند در اینجا نمونه ای از این دویتی هارا میآوریم و ذوق شرسار و تخیل قوی گویندگان آن را از نظر دور نمیداریم .

«بارب سبب حیات حیوان بفرست»



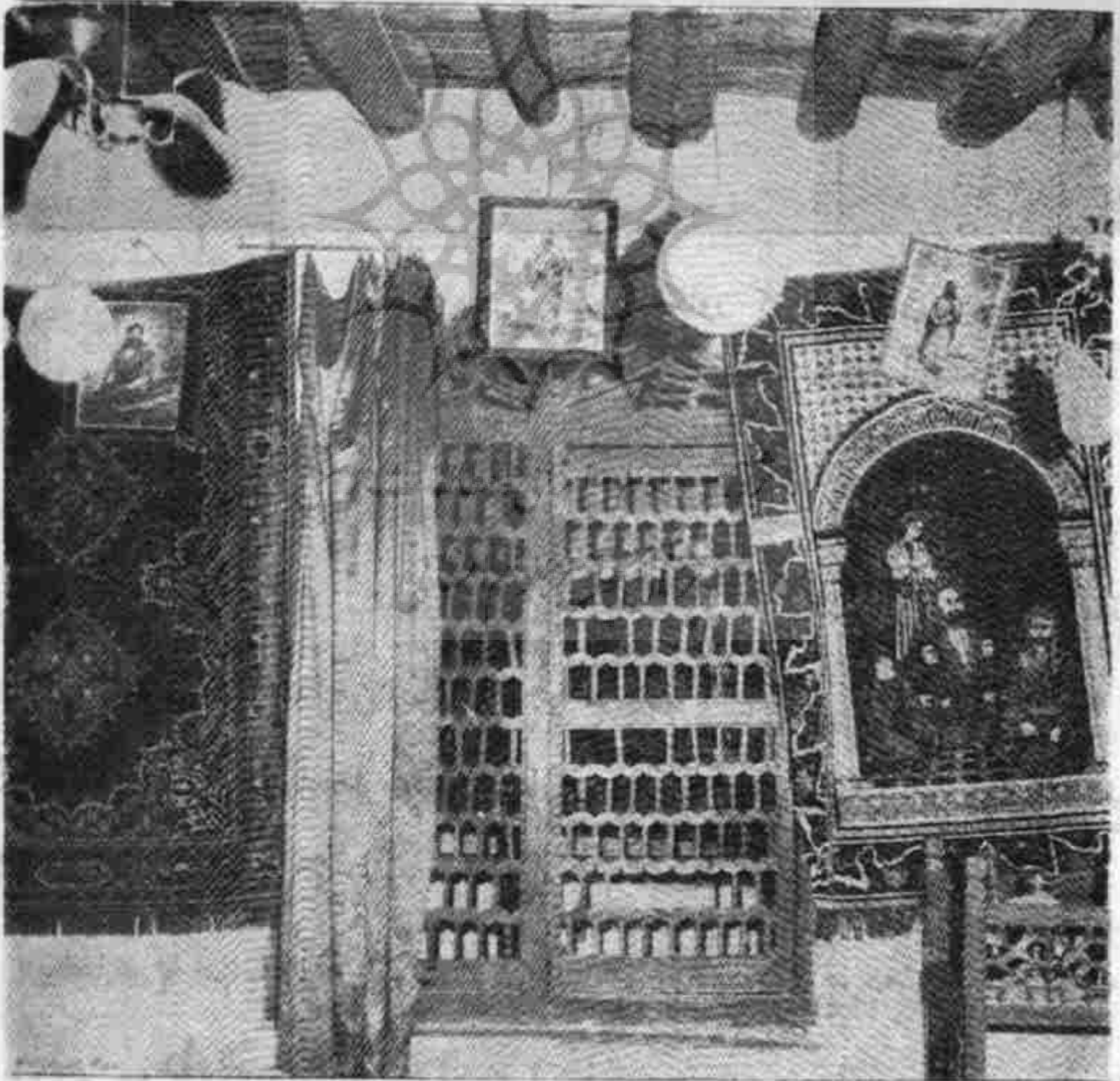
« بهایم بوریم امامزاده شیلون بکشیم »

« be im borin emânzâde, cilon bakcim »

ترجمه :

« بیائید برویم امامزاده شیلون بکشیم »

در حدود يك كيلومتر از ده دور میشوند تا در زیر کوه الاس ( elâs ) و در جوار



کوشه‌ای از امامزاده اسماعیل - دهکده «ماها» منبر امامزاده در طرف راست

عکس دیده میشود .



امامزاده اسماعیل دور هم جمع میشوند . هنگامی که به دانه های کوه رسیدند دست بدست هم میدهند تا از فسمتی از کوه « الاس » که « زیارت کش » گویند بالا روند و با ستانه امامزاده برسند در آنجا زن و مرد و کودک بدرگاه خداوند استغاثه میکنند .  
 آنگاه چوپانان ماهائی رمه های گاو و گوسفند را از کوهسار و دشت به کنار امامزاده میآورند و زنان ماها شیر آنها را میدوشند تا با برنجی که از مردم ده خواهند گرفت در زیر درخت « تادونه » « شیر آش » بپزند و این آش نذری را بین عموم مردم تقسیم کنند .

گوئی چوپانان آریائی گله ها را به کنار معابد ناهید و تیر آورده اند تا شیرشان را بدوشند و میان مردمی که از خشکسالی به معابد پناه آورده اند تقسیم کنند .

ریش سفیدان ماها درحالی که با صدای بلند دعا هائی میخوانند با تشریفات خاصی پایه منبر امامزاده را در لگن بزرگ پر آبی مینهند و منتظر باریدن باران میشوند و تا زمانی که باران نیامده است پایه منبر را از لگن آب بیرون نمیکشند .  
 در اینجامن بجای منبر آن دنبکای (گفتیم که رسم چنین بود که در آتشکده بزرگ يك دنبکا یعنی تخت ما تندی از زر مینهادند و هر آنگاه که پادشاه بدانجا میآمد، بروی آن مینشست) آتشکده ها را در نظر میآورم که بعلت جلوس شاهان بر آن ، شیئی مقدس و مورد احترام نگهبانان و هیربدان و زائرین آتشکده ها بود .

حال از مردم سمتان و سنگسر و دهات تابعه آن شهرها سخن بگوئیم که هنگام خشکسالی به مصلی میروند و بعد از خواندن نماز باران در حالیکه همصدا میشوند دویتی هائی بعنوان دعای میخوانند در اینجا نمونه ای از این دویتی هارا میآوریم و ذوق شرسار و تخیل قوی گویندگان آن را از نظر دور نمیداریم .

« یارب سبب حیات حیوان بفرست »



« از خوان کرم نعمت الوان بفرست »

« از بهر لب تشنه اطفال نبات »

« از دایه ابر شیر باران بفرست »

در این قسمت ما به بخش نخستین گفتار برمیگردیم و مشابهتی عجیب میان عقیده سمنانیها و سنگسریها و طرز تفکر آریائیان قدیم می‌یابیم. گفتیم که فکر شاعرانه آریائیان نیز صحنه آسمان را مرتعی سبز و خرم و ابرهای لطیف را همچون گله‌های گاو پنداشته و باران نیکو کار را بمنزله شیر احشام تصور میکردند و نیز در توصیف مراسم طلب باران گفتیم که ماهائیا کنار امامزاده اسماعیل گله‌ها را میدوشند و «شیر آش» میزنند. حال باید دید که دایه ابر کیست و شیر باران در اشعار سمنانیها و سنگسریها چه مفهومی دارد و چرا ماهائیا «شیر آش» میزنند و رمه‌ها را در کنار امامزاده میدوشند؟ آری بنظر من دایه ابر همان آناهیتای (۱) مقدس فرشته آب است و اوست که:

«... شیر را تصفیه نماید. با گله و رمه بیفزاید.»

این بود آنچه نویسنده این مقاله راجع بناهید (فرشته آب) و تشر (فرشته باران) و آئین طلب آب و باران در سابق و حال تحقیق کرده بود. من بسیار سپاسگزار خواهم بود از کسانی که اطلاعاتی راجع به مراسم طلب باران در ایران امروز در اختیارم بگذارند تا شاید به لطف پروردگار کتابی در این زمینه تهیه شود (بعونک یا لطیف). در خانمه من آرزو میکنم و این آرزو تحقق خواهد یافت که همانطور یکه اکنون بر روی اکثر رودخانه‌های بزرگ کشور سده‌های زده شده است روزی برسد که آب همچون دایه‌ای مهربان دشت‌های سرزمین ما را در آغوش بگیرد تا دهقان نیکوکارها آب را باموتورهای عظیم از دل تیره خاک بیرون بکشد و آب ذخیره اود در پشت سده‌ها دریاچه‌ها



بسازد تاروستائی زحمتکش ایران با امید فراوان بکارد و درو کند و دود و دمی در روستاها برآه افتد.

۱ - اسم کامل فرشته آب « اردویسور ناهید » است . در اوستا « اردوی سور اناهیت - aredvi surá anáhitâ » آمده است .

این اسم مرکب از سه کلمه است که هر سه اصلاً صفت بوده است . جزء اول یعنی « اردوی » از کلمه ارد (ared) که بمعنی بالا بر آمدن و منبسط شدن و فرودن و بالیدن است مشتق شده و دوم « سور » صفتی است بمعنی قوی و قادره در سانسکریت بمعنی نام آور و دلیر نیز آمده است . و آناهیتا یا اناهیت مرکب از « ا » (حرف نفی) و « آهیت » بمعنی چرکین و پلید است و روی هم رفته بمعنای پاک و بدون عیب و پلیدی است و کلمه آهو بمعنای عیب نیز مشتق از همین کلمه است . باید گفت که در فرگرد ۲ و ندیداد فقره ۲۲ و فرگرد ۷ فقره ۱۶ « ارد و یسور ناهید » اسم رودی نیز هست که به صورت رودی جاودانی از فراز کوه « هکر » بدریای « فراخکرت » میریزد .

۲ - برخی از مستشرقین « فراخکرت » را دریای خزر و جمعی دیگر اقیانوس هند دانسته اند از گفته های تیریشث چنین بر می آید که اقیانوس هند باشد . - در پاورقی صفحه ۱۳۵ یثنها (جلد اول) گفته شده است که : « اقیانوس فراخکرت همان دریای جنوب ایران و اقیانوس هند است » .

۳ - شاید اشاره بر زمین خشك و سیاه و سوخته است که بواسطه نیامدن باران از از زینت گیاه محروم و مانند گل (بی مو) میشود .

۴ - کتیبه دیوار جنوبی تخت جمشید .

۵ - یسنا ص ۱۸۲ - ۱۸۳

۶ - شا = گندم دیمی .



۷ - مونیوگرافی کاملی از این دهکده تهیه شده است که بزودی چاپ و منتشر خواهد شد.

۸ - در کتاب مفاتیح الجنان طریقه نماز استسقاء (آب و باران) و دعای طلب باران چنین آمده است :

« پس در وقتیکه باران کم آید و آب چشمه‌ها و چاه‌ها کم گردد بجماعت باید کرد و در قنوت هایش طلب رحمت و استغفار از گناهان و طلب باران باید کرد و بهترین دعاها ، دعای نوزدهم صحیفه کامله است و گفته‌اند که وقتش میان طلوع آفتابست تا زوال و باید که امام امر کند مردم را که تاسه روز روزه بدارند و در روزسیم ایشان را بصحرا برده و بهتر آنستکه روزسیم جمعه باشد و بصحرا بیرون روند پای برهنه باسکینه و وفار و موزنان عصاها بدست گرفته پیش روی امام بروند و چون امام از نماز فارغ شود بر منبر بالا رود و دعاهائی بخواند و مردم گفتار او را تکرار نمایند و مرتب الله اکبر و سبحان الله و لا اله الا الله بگویند . » *سنائی و مطالعات فرهنگی*

۹ - یوغ *رسال جامع علوم انسانی*

۱۰ - آبان یشت - کرده ۱ فقره ۲

۱۱ - نزهة القلوب ص ۲۸۶

۱۲ - حبیب السیر . تهران ۱۳۳۳ جلد ۴ ص ۶۵۳

۱۳ - گوهرنامه تالیف محمد بن منصور است که در سده نهم هجری نوشته شده است و بکوشش منوچهر ستوده در دفتر سوم از جلد چهارم «فرهنگ ایران زمین» چاپ شده است . تهران پائیز ۱۳۳۵ نگاه کنید به صفحه ۲۹۰ آن دفتر .

۱۴ - خود من در روز تاسوعا شاهد بوده‌ام که زنان شهر اردبیل قطعه سنگ با مهر نمازی را بر این سنگ که در حیاط کوچک مسجد جمعه اردبیل در گوشه‌ای



قرار گرفته است میچسباندند. اگر میچسبید شادمان میگشتند و حاجت خود را بر آورده میدانستند و اگر نمیچسبید از بر آورده نشدن حاجتشان مأیوس و متأثر میگشتند.

۱۵ - چن = ابرومد

۱۶ - بالخ = ماهی.

۱۷ - ایران از آغاز تا اسلام. گیرشمن. ترجمه دکتر معین ص ۱۹ و خاتون

هفت قلعه. دکتر باستانی پاریزی ص ۳۰۸.

۱۸ - این امامزاده در جنوب شهر تهران واقع است و گویا به اعتقاد عوام سید ملک

خاتون خواهر امام رضا علیه السلام است.

۱۹ - ایلخچی - غلامحسین ساعدی ص ۱۶ و ۳۱ و ۱۴۲

۲۰ - خاتون هفت قلعه ص ۳۱۶ و ۳۱۷

۲۱ - باستانی پاریزی در کتاب خاتون هفت قلعه (قلعه‌ها و بناهای دختر) مینویسد

که همه قلعه‌ها و بناهای تاریخی که در بسیاری از نقاط ایران بنای «دختر» شناخته شده‌اند یاروزگاری معابد «آناهیتا» فرشته موکل آب بوده‌اند و با نام این فرشته تیمنا و تبرکا از جهت صیانت و بقای آن اثر بر آن نهاده شده است.

۲۲ - خاتون هفت قلعه ص ۲۴۲

۲۳ - در فرهنگ نفیسی (جلد سوم) و فرهنگ فارسی دکتر معین (جلد دوم)

و برهان قاطع (جلد دوم) معنی «شیلان» چنین آمده است :

- «شیلان» موقع صرف نهار و صلاهی طعام.

- «شیلان کشیدن» گستردن سفره طعام - استفاده نام از مال و نعمتی کردن.

علاوه بر تحقیقات و مطالعات شخصی از مأخذ زیر سود جستهام :

۱ - یشتها (جلد اول) استاد ابراهیم پور داود.



- ۲ - مزدیسنا و تائیر آن دور ادبیات پارسی - دکتر محمد معین .
- ۳ - یسنا - پورداود .
- ۴ - خاتون هفت قلعه - دکتر ابراهیم باستانی پاریزی .
- ۵ - مفاتیح الجنان
- ۶ - ایلخچی - غلامحسین شاعدی
- ۷ - داستانهای ایران باستان - دکتر احسان یارشاطر
- ۸ - ایران از آغاز تا اسلام گیرشمن - ترجمه دکتر معین .
- ۹ - جشنهای ایران باستان - سرگرد اورنگ